

• دریافت ۹۰/۷/۱۰

• تأیید ۹۱/۲/۵

## سیر تطوّر تاریخی داستان بلوهر و بوداسف

حسن اکبری بیرق\*

مونا خیرخواه\*\*

مونا تالاشان\*\*\*

### چکیده

«بلوهر و بوداسف»، اثری است آیینی و اخلاقی و به سبب اشتغال بر حکایات فلسفی و موعظه‌آمیز، همچون کلیله و دمنه، درخور توجه بسیار است. بوداسف، از القاب بودا پیش از بودا شدن اوست. پایه این کتاب و روایتی که از آن در دست است، گویای هندی بودن آن است. سرگذشت بلوهر و بیودسف در ادبیات آیینی آوازهای بلند دارد. این داستان تاریخیچه زندگی مقرون با گوشه‌نشینی و تفکر گنوتومه سیده‌رته، یا بوداست.

این مقاله، در پی آن است که تطوّر تاریخی داستان «بلوهر و بوداسف» را تشریح کند. این داستان کهن و حکیمانه که اصل آن ظاهراً هندی است، نه تنها مطبوع طبع و مورد اعتنای مسلمانان و به ویژه بعضی از علمای شیعی قرار گرفته است، بلکه در همان سالهای نخست پس از اسلام، به یونانی ترجمه شده و به صورت داستانی دینی به عالم مسیحیت راه یافته است و از همین طریق با کسب شهرت و مقبولیت روزافزون، به بسیاری از زبانهای دیگر هم نقل شده است. نسخه ایرانی این داستان، که در سده هشتم هجری قمری توسط «علی بن محمد نظام تبریزی»، از روی یک نسخه اصل پهلوی یا عربی تلخیص شده است، «بلوهر و بوداسف» نام دارد.

در حوزه زبان فارسی نیز، بلوهر و بوداسف از دیر زمان حضور داشته و حتی از ترجمه منظوم آن به وسیله یکی از شاعران عصر رودکی خبر داده‌اند. کهن‌ترین ترجمه فارسی این داستان که به دست ما رسیده، به تهذیب و اختصار نظام‌الدین شامی (۸۰۶ بعد از میلاد) است. متأسفانه، نظام‌الدین در مقدمه خود بر این کتاب، نام مترجم فارسی آن را نیاورده است و البته نیز، محتمل است که کاتب نسخه (نسخه خطی شماره ۴۱۸۷ کتابخانه ملی ملک)، از ذکر نام مترجم در هنگام کتابت، خودداری کرده باشد. این داستان، در قرون اولیه اسلامی، به فارسی دری ترجمه شده و در طول تاریخ، نسخه‌ها و روایت‌های متعددی از آن نقل شده است.

### کلید واژه‌ها:

داستان، بوداسف، بلوهر، ادب فارسی، تطوّر تاریخی.

h.akbaribeiragh@gmail.com

\*دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان

\*\*کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

\*\*\*کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

## مقدمه

همانطور که می‌دانیم، زبان و ادبیات فارسی و همچنین تصوّف ایرانی، از عوامل بسیاری تأثیر پذیرفته، از جمله: ادیان مختلف، تمدّن، فرهنگ‌های گوناگون، جغرافیا. وجود ادیان متفاوت، مانند: آیین‌های مسیح، یهود، مانوی و برهمنی در این میان، حائز اهمیت است. یکی از آن تأثیرات، نفوذی است که داستان بلوهر و بیوڈسف و همچنین کیش بودا بر زبان و ادبیات و تصوّف ما گذاشته‌اند.

در عهد سلوکیان و اشکانیان، آیین بودا در نواحی شرقی ایران رسوخ کرده بود و در همین عصر، ایرانیان بودایی بودند که در نواحی باختری و همینطور در قلمروهای دیگر به گسترش آیین بودا می‌پرداختند و در بلخ، همزمان با همین روزگار، صومعه‌های بودایی بسیاری همراه با شمن‌ها وجود داشتند.

از تأثیرها و نفوذ بودایی، داستان بلوهر و بوداسف و همچنین، قصّه‌های «سرخ بت و خنگ بت»، دو بت معروف بامیان است، که تا عصر عنصری و محمود غزنوی هم شهرت داشت. در جای جای ادب صوفیه و غیر صوفیه، از شمن و بت صحبت شده، که حاکی از انس و الفت دیرینه با دین بودایی است و حتّی مولوی هم از این داستان در مثنوی خود استفاده کرده است. داستان‌هایی مانند ارداویرافنامه، ابراهیم ادهم و... بی‌شبهت به داستان بوداسف نیست و حتّی برخی بر این پندارند که ابراهیم ادهم، همان بوداسف بوده است، چون معتقدند که در هر دوره یک بودا (منجی)، برای کمک به بشر ظهور می‌کند و چون بلخ (زادگاه ابراهیم)، از مراکز مهم بودایی بوده، حکایت ابراهیم را از داستان بودا بر ساخته‌اند. همچنین، بعضی از تمثیلاتی که در داستان بلوهر و بوداسف وجود دارد (مانند فرار مردی از پیش اشتران مست و پناه بردن به درون چاه)، یادآور حکایت برگرفته از کلیله و دمنه است و پیداست که در این دوره، کلیله و دمنه مورد توجه بوده و نثر داستان بلوهر و بیوڈسف هم مانند کلیله و تاریخ جهانگشا، متکلفانه است. این را می‌دانیم که بودا یک شخصیت واقعی است. وی به خاطر نوع خاص زندگی و طرز تفکرش و همچنین روشی که برای رسیدن به حقیقت انتخاب کرد، مورد توجه قرار گرفت و سرگذشت او به شکل اسطوره، سینه به سینه تاکنون نقل شده و تاریخ سرگذشت این متفکر بزرگ، در بیشتر کتب مذهبی آورده شده است و از هر پنج نفر مردم جهان، یک نفر به تعالیم وی معتقد است.

مذهب او بر پایه رفتار، گفتار و پندار نیک بنا شده بود و اندیشه‌اش به طور کلی دارای

خصایص فلسفی و اخلاقی و هدفش رسیدن به صلح و آرامش و رهایی از رنج و عذاب بود. او بر خلاف نظر بعضی از مردم، هرگز ادعای پیامبری نکرد و خود را فقط یک معلم می‌دانست که راه درست زندگی را به بشر یاد می‌داد.

«بوداسف و بلوهر»، سرگذشت بودا پیش از رسیدن به مقام روشنگری و بیداری است. این داستان وارد هر سرزمین و فرهنگی که شده، به آن زبان ترجمه و عنوانی خاص یافته است. در مقاله حاضر، سعی بر آن است تا سیر دگرگونی‌های تاریخی داستان «بلوهر و بوداسف» از ابتدا تا امروز و همچنین تأثیر آن بر ادبیات فارسی نشان داده شود.

### درباره داستان «بلوهر و بوداسف» و پیشینه آن

«بلوهر و بوداسف»<sup>۱</sup>، داستانی کهن است که بر ادبیات اروپا تأثیری در حد هزار و یک شب، مهاباراتا و ارداویرافنامه گذاشته است. بلوهر و بوداسف، داستان زندگی، سیر و سلوک مادی و مراحل رشد، تفکر و فلسفه دینی «بودا»، عارف هندی، به همراه مرشدش «بلوهر» است، از زمانی که شاهزاده‌ای متمول بود، تا زمانی که عارف بزرگ هند شد؛ این داستان در اصل، گزارش زندگی و تطور احوال گنوثمه سیدهرته<sup>۲</sup> و به عبارت دیگر، تلفیق و اختلاطی از افسانه‌های مربوط به زندگی وی است.

«بیودسف» یا «بوداسف» و «یوزاسف»، صورتی است از بودسیتوه<sup>۳</sup>، لقب بودا. این گزارش افسانه‌آمیز زندگی بودا، با مجموعه‌ای از عناصر متقابل، چون پادشاهی در کمال قدرت و درد بی‌فرزندی، پدری سرمست قدرت و گریزان از زهد و فرزند زاهد، زندگی در کامرانی و اندیشیدن به ناکامی‌ها، بازرگانی (سودجوی و دنیاطلب) و... به بیان دیگر حرص و زهد، زمین و آسمان، دنیا و آخرت، شهادت و غیب و... که در خود دارد، قابلیت و استعداد آن را داشته است که وقتی مترجمان، اصل هندی یا ایرانی آن را به زبان دیگر گزارش می‌کنند، با تصرف و تعبیری، داستان را به تناسب احوال و روزگار جامعه خود تحریر کنند و بدین ترتیب مانند داستان کلیله و دمنه در هر زبانی، روایتی دیگر پیدا کند؛ چنانکه هم در میان فرق اسلامی پذیرش یابد و هم در عالم مسیحیت، در ردیف کتابهای دینی جای بگیرد. با همه این احوال اصل حکایت در بیشتر روایت‌ها چنین است:

«یکی از پادشاهان هند را فرزند [ پسر ] نبود. پس از سالها شوق و انتظار، فرزندی یافت که او را یوداسف نام نهاد. منجمان گفتند: از طالع این فرزند چنین بر می‌آید که پیشوای زاهدان

زمانه خواهد گشت. پادشاه از دینداران و زاهدان نفرت داشت، بفرمود تا شهری برای آن پسر خالی کردند و جمعی را که بر ایشان اعتماد داشت از دایگان و پرستاران بر او گماشت و به آنان نیز توصیه کرد که نزد کودک جز از طرب و کامرانی سخن نگویند و از مرگ و اندوه و فنا یاد نکنند تا اندیشه او به زهد و دین نرود؛ اما او پس از چندی راز مرگ و پیری و بیماری را دریافت و در اندیشه فرو رفت. در این هنگام، بلوهر، که یکی از عبّاد و حکمای سرانندی بود، در لباس بازرگانان، آهنگ دیار شاهزاده کرد و نزد او رفت. گفت و شنود حکیمانه و عبرت‌انگیزی که بین بوداسف و بلوهر رخ داد، بسیار مؤثر بود. در طی این گفت و شنود، بلوهر حکیم توانست ذهن بوداسف را به عالم آخرت متوجّه کند. آنگاه بلوهر از نزد بوداسف بیرون آمد و دیار شاهزاده را ترک کرد. شاهزاده نیز پس از اندیشه، به الهام و راهنمایی فرشته‌ای، ترک دنیا کرد و با وزیر خود از شهر خارج شد. پس از قطع چند منزل، جامه‌های ملوکانه را از تن درآورد و در وزیر پوشانید. آنگاه وزیر را نزد پدر باز فرستاد و خود رو به راه آورد. در راه، چهار فرشته پیش روی وی پدید آمدند، او را به آسمان بردند و خداوند، دین و حکمت بدو آموخت و او را به هدایت خلق مأمور کرد.»

داستان بلوهر و بوداسف، در تقسیم‌بندی داستان‌های کهن از نظر سبک و موضوع، در طبقه آثار ادب تعلیمی می‌گنجد. بلوهر حکیم، برای تعلیم مسایل دینی و اخلاقی و فلسفی به بوداسف، به طرح داستان می‌پردازد. همچنین، این داستان، شکل تمثیلی هم دارد؛ چراکه در جای جای داستان، به همان ساختاری که در کلیله و دمنه به چشم می‌خورد، برمی‌خوریم. یعنی حکیم بلوهر برای درک بهتر مطالب، از بازگویی داستان‌هایی پر از اندرز و حکمت استفاده می‌کند.

داستان بلوهر و بوداسف، در واقع به صورت یک اسطوره در آمده و سرنوشت او سینه به سینه به اشکال مختلف، ساختار اصلی خود را حفظ کرده و تاکنون نقل شده است. در اسطوره، قهرمان (که معمولاً از خدایان است) و محیطش بالاتر از دیگران است، اعمال محیّرالعقول انجام می‌دهد، اما به هر حال انسان است نه از خدایان. (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۴۱) در اسطوره بودا هم، بوداسف یک شاهزاده هندی است که در قصر و در محیطی کاملاً اشرافی و به دور از هرگونه اندوه و مشکلات، زندگی می‌کند، تا این که دست تقدیر او را با مرگ و بیماری و ناتوانی‌های انسان آشنا می‌سازد و حکیم بلوهر (پیر که در ادبیات عرفانی ما آرکی‌تایپ رئیس قبیله و پیامبر فرزاندگی و خرد است) نزد او می‌آید

و وی را از تاریکی‌های نادانی بیرون می‌برد.

این کتاب، سرگذشت بودا پیش از بودا شدن است؛ چیزی که در شرح مختصر فوق نیز آمده است. اما به تعداد ترجمه‌های این کتاب نیز برای بودا، عنوان ساخته‌اند و بودا با این کتاب به هر کجا که رفته، عنوانی یافته و نامی گرفته است. برای مثال، وقتی کتاب بودا به زبان سانسکریت درآمد بر آن عنوان «بودها» نهادند که به معنای بیداری، آگاهی، باهوشی، خردمندی است و لقبی برای سیدهرته (سیدارتا) به شمار می‌آید. در زبان فارسی این واژه، «بوده» یا «بودا» شده که از واژه «بت» در پهلوی، یکی گرفته شده است. در عربی البد، البده، البده و البودا ترجمه شده و ترکها آن را «بوداوتامه» نامیده‌اند. در زبان‌های سغدی و یونانی «بودی‌سف» و «ایواسف» شده و «ژوازف» نیز، نام دیگری است که غربی‌ها بر آن نهاده‌اند.

اعراب در جاهای دیگری آن را «بردانید»، «بوداسکفت» و «بوزاسف» نامیده‌اند، که نشان از ترجمه‌های متعدد این کتاب به عربی دارد. ابن ندیم آن را «بوتاسف» نامیده و ابوریحان و سهروردی و شارح او، وی را «بوداسف» نامیده‌اند که صورتی از بودازا، بودهی ساتو یا بوده ستوا، یا بودیستیوا است.

گرچی‌ها، روسی‌ها و گونه‌ای دیگر از یونانی‌ها، آن را ایوداسپ، یواسف، پووسف، ایوسف نام نهاده‌اند و تصحیح «یوزاسف عربی» در زبان‌های اروپایی با عنوان‌های ژوزافا، جوآزف، یوسافات و رزافا آمده است.

بلوهر نیز در زبان‌های مختلف، عنوان‌های مختلف یافته که چون وی مرشد بوداست، به همان میزان درخور توجه است. فارسی‌های کهن وی را «بیلوهر» نامیده‌اند و «بلار» نیز عنوان دیگری در همین زمینه است. بلهرا، بلوهر، بلهاری و بلهرجیا از دیگر عناوین وی به شمار می‌آید.

زبان‌های یونانی و اروپایی بر عناوینی چون بارلام، بارلام، برلئام، برلعم، برلام، بارلعم و برلام که عنوان یکی از اولیاء مسیحی است تأکید دارند. بلورنيس، بلهور، ورلعم، بلمن، بلرام و بلوهر عنوان‌های گرجی‌ها و روس‌ها برای بلوهر است.

این داستان، اساساً مبتنی بر روایات مختلف بودایی و کتاب‌هایی چون بوده چریته<sup>۴</sup>، نوشته دانشمند بودایی اشو گهوشه<sup>۵</sup>، لیلئ ویستره<sup>۶</sup> و مهاوستو<sup>۷</sup> است که ظاهراً در آسیای مرکزی به دست مانویان و بر اساس روایات و آثار بودایی یادشده ساخته شده

است. مانویان به آثار بودایی توجه خاص داشتند، و مانی نیز بودا را چون زرتشت و عیسی مسیح، از پیشروان خود می‌شمرد. قدیم‌ترین آثار باقیمانده از این داستان، قطعاتی است از کتابی به زبان ترکی اویغوری که مانویان آسیای مرکزی درباره زندگی بودا نوشته بودند و تاریخ کتابت آن، چنانکه در یکی از اوراق آن دیده می‌شود، ۵۲۲ سال پس از مرگ مانی، یعنی اواخر سده ۲ق/۸ م بوده است. لکن چنین به نظر می‌رسد که پیش از این تاریخ هم، کتابهایی به یکی از زبان‌های ایرانی میانه درباره احوال و سرگذشت بودا وجود داشته است، زیرا ابن ندیم، (م: حدود ۳۸۰) در ذکر کتابهای هندوان در «الفهرست»، از سه کتاب به نامهای البده، بوذاسف و بلوهر، و بوذاسف مفرد نام می‌برد که در زمان او، (نیمه دوم قرن دوم هجری) از پهلوی به عربی ترجمه شده و موجود بوده‌اند. این هر سه کتاب به دست ما رسیده، ولی مشخص نیست که شکل اصلی داستان محفوظ مانده یا خیر. (مجلسی، ۱۳۷۶: ۲۱) در سه قرن اول هجری به سبب توسعه نفوذ اسلام، بسیاری از کتب پهلوی که حاوی مطالب تاریخی و ادبی و حکم و مواظ و عهد و مسائل علمی بود به عربی درآمد و کتاب «بلوهر و بوذاسف» از آن جمله است، که بعدها به وسیله «ابان ابن عبدالحمید بن الاحق» (م: حدود ۲۰۰۰) به شعر عربی درآمد. ابان از گویندگان و شعرای زبان عربی است که تعلق خاطری نیز به ایرانیان داشته و به جز کتاب بلوهر، کلیله و دمنه و سندبادنامه و کتاب مزدک را به شعر عربی درآورده است. (همان: ۱۲؛ صفا، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۱۹ و ۱۶۸).

از این داستان، گذشته از قطعات پراکنده‌ای به زبان ترکی اویغوری که در ناحیه تورقان به دست آمده است، پاره‌های ناقصی نزدیک به ۳۰ بیت نظم پارسی دری کهن، بازمانده از سده ۳ یا ۴ ق که آن نیز در همان ناحیه یافت شده است.

امروزه، چند نقل و روایت کوتاه و بلند مختلف موجود است که ظاهراً همه آنها مربوط به یک اصل واحد نیستند. گرچه پیکره اصلی داستان و چگونگی آغاز و انجام آن در همه نقل‌ها و روایت‌ها همانند است، لیکن جزئیات رویدادها، اجمال و تفصیل مطالب، ترتیب و شمار افسانه‌ها و حکایات مندرج در داستان اصلی، شکل و املائی اسم‌ها، در همه آنها یکسان نیست، و نیز اغراض و دیدگاه‌های راویان و مترجمان، برحسب مذهب و مسلک آنان، در بسیاری از موارد و مواضع متفاوتند.

روایت مفصلتری از آن، در آثار و اندیشه‌های اسماعیلیه نیز وجود دارد. تلخیصی هم

از آن در ضمن رسائل اخوان الصفا دیده می‌شود. (اخوان‌الصفا، ج ۴: ۱۴۸-۱۶۴) در دوره‌های بعد نیز، چنانکه خواهیم دید، نقل‌ها و ترجمه‌های گوناگونی از این کتاب به زبان‌های عربی و فارسی در ایران صورت گرفته و انتشار یافته است. گویا توجّه خاصّ اهل تشیّع به این کتاب از آن روی بوده است، که اساساً موضوع و مطالب آن، بر «تعلیم» مبتنی است و نشان می‌دهد که سیر تکامل و ترقّی روحی بوذاسف، مرهون ارشاد و هدایت پیشرو و مقتدای آگاه اوست. ذکر این نکته هم در اینجا لازم است که در منابع و روایات اصلی بودایی، بودا، استاد و راهنمایی ندارد و خود در پی تجربه‌های روحی و تزکیه و تربیت نفس به «بیداری»<sup>۸</sup> و اشراق نائل می‌شود. وارد کردن بلوهر در این داستان، ظاهراً بدان سبب بوده که اساس ساختار دینی مانویان نیز بر تعلیم و هدایت قرار داشته است.<sup>۹</sup>

از این داستان، در سده ۲ ق / ۸ م ترجمه یا ترجمه‌هایی به زبان عربی وجود داشته است. چنانکه اشاره شد، ابان لاحقی، شاعر ایرانی نژاد متّهم به مانویّت، این داستان را به نظم درآورد. او ظاهراً کتابهایی را که قبلاً ترجمه و یا نوشته شده بود، به نظم می‌کشیده است، چنانکه کتاب کلیله و دمنه را که پیش از آن ابن مقفّع به تازی نقل کرده بود، برای یحیی بن خالد برمکی به نظم درآورد، تا وی آسان‌تر آن را از بر کند. امّا هیچ نمی‌دانیم، که داستان بلوهر و بوذاسف را پیش از آن، چه کسی و به چه زبانی نوشته بود؟ قراین موجود، حکایت از آن دارد که در آغاز، مانویان به تصنیف این داستان و درج داستان‌های فردی در آن پرداخته بودند. در ترجمه یا روایت ترکی او یغوری آن، دو حکایت فرعی از حکایت‌های مندرج در روایت‌های مفصّلتر این کتاب باقی است. در روایت اسماعیلی داستان، آمده است که جنیسر، پدر بوذاسف به توصیه منجمان، فرمان می‌دهد که گوسفندی برای قربانی شدن بیاورند و خود، کاردی به دست بوذاسف می‌دهد و از او می‌خواهد که خون گوسفند را بریزد. بوذاسف برای اجتناب از این «گناه»، کارد را در دست خود فرو می‌کند و بی‌هوش بر زمین می‌افتد. این صحنه، که حتّی در روایت‌های بودایی هم دیده نمی‌شود، به روشنی از اعتقاد مانویان به حرمت حیات و اجتناب از قتل و خونریزی حکایت دارد.

### سیر تطوّر و تاریخ حیات «بلوهر و بوداسف»

اصل داستان «بلوهر و بوداسف»، هندی است و مانند کلیله و دمنه و سندبادنامه به زبان پهلوی ترجمه شده است. بعضی از محققان، نویسنده آن را ایرانی و همان برزویه طبیب دانسته‌اند. متن پهلوی آن در نخستین سالهای دوره اسلامی، به عربی بازگردانده شده و به گفته ابن ندیم، ابان بن الحمید لاحقی آن را پس از ترجمه، به زبان عربی به نظم درآورده است: «ابان بن عبد الحمید لاحق بن عقیر (عقیر) رقاشی، که خود و خانواده‌اش شاعر بوده، و او در میان آنان، در نقل کتاب‌های منثور به شعر مزدوج تخصصی داشته، و از چیزهایی که نقل کرده است: کتاب کلیله و دمنه، کتاب سیره اردشیر، کتاب سیره انوشیروان، کتاب بلوهر و بوداسف (بردانبه)، کتاب رسائله، کتاب حلم الهند» (ابن ندیم: ۱۹۶)

و نیز در جایی دیگر آورده است: «ابن بن عبد بن لاحق بن عقیر (عقیر)، شعر بسیاری دارد و بیشتر اشعارش مزدوج و مسمط است و کتاب‌هایی از فارسی و غیره ترجمه نموده از قبیل: کتاب کلیله و دمنه، بلوهر و بوداسف (الزهر و بوداسف)، کتاب سندباد، کتاب مزدک، کتاب الصّیام و الاعتکاف، کتاب مروک» (همان: ۲۷۲).

و در ذیل عنوان «نام کتابهای هند و در افسانه و اسمار و احادیث»، آورده است: «کتاب کلیله و دمنه هفده بابست و گویند هجده باب بوده، که عبد... بن مقفع و دیگران آن را ترجمه کرده‌اند، و این کتاب به شعر هم درآورده شده و این کار را ابان بن عبد الحمید بن لاحق عقیر رقاشی کرده است، و علی بن داوود نیز آن را به شعر درآورده، و بشر بن المعتمر، ترجمه‌ای از آن دارد که پاره‌ای از آن در دست مردم است. من در نسخه دیدم که دو باب اضافه داشت و شاعران ایرانی این کتاب را به شعر درآورده‌اند که از فارسی به عربی ترجمه شده است و از این کتاب مجموعه‌ها، منتخباتی است که ساخته گروهی مانند: ابن مقفع و سهل بن هارون و سلم رئیس بیت‌الحکمه و مریدالاسود بوده و این شخص آخری را متوکّل در دوران خود، از فارس خواسته بود و از کتاب‌های آنان است: کتاب سندبادالکبیر، کتاب سندبادالصغیر، کتاب البد، کتاب بوداسف و بلوهر، کتاب بوداسف به تنهایی: کتاب ادب الهند و الصین، کتاب هابل فی‌الحکمه و...» (همان: ۵۴۲).

از این ترجمه و صورت منظوم، تاکنون نشانه‌ای به دست نیامده، اما بعضی از منابع، نمونه‌هایی از ترجمه‌های نخستین و کهن آن را معرفی کرده‌اند.

داستان بلوهر و بوداسف، تنها مطبوع طبع و مورد اعتنای مسلمانان و بخصوص بعضی از



عالمان شیعی نبود، بلکه در همان سده‌ها، یا به قولی سال‌های نخست پس از اسلام، به یونانی ترجمه شده و به صورت داستانی دینی به عالم مسیحیت راه یافته است و از همین طریق، با کسب شهرت و مقبولیتی روزافزون، به بسیاری از زبان‌های دیگر هم، نقل شده است. در حوزه زبان فارسی نیز، بلوهر و بیوڈسف از دیر زمان حضور داشته است و از ترجمه منظوم آن به وسیله یکی از شاعران عصر رودکی خبر داده‌اند و هرچند نشانه اطمینان بخشی در دست نیست، اما دست کم پیداست که این کتاب، جای آن را داشته است که از همان آغاز دوره فارسی دری و عهد سامانیان مورد توجه قرار گیرد و علاقه‌مندان و خوانندگانی پیدا کند.

ترجمه‌های داستان بلوهر و بوداسف

چنانکه گفتیم، کتاب «بلوهر و بیوڈسف»، کتابی است آیینی و اخلاقی که از زبان پهلوی به زبان تازی گردانیده شده و سپس به بسیاری از زبان‌های دیگر درآمده است. پایه این کتاب و روایتی که از آن در دست است، گویای فرهنگ و باور هندیان است. در این کتاب، از زندگانی گنومه سیدهرته<sup>۱۰</sup> گفتگو می‌شود.

واژه «بوداس» یا ممال آن «بیوڈسف»، گونه فارسی شده نام Bodhisattva است، که از لقب‌های رایج بودا، پیش از بودا شدن اوست. این کتاب، نخست در ایران نگاشته شد. سپس از زبان پهلوی به زبان سریانی و تازی، و از زبان سریانی به گرجی و یونانی راه یافت. از ترجمه تازی آن دو سه روایت در دست است که هم جداگانه - در وین و بمبئی - و هم به پیوست کتاب «کمال‌الدین و تمام‌النعمه» تألیف ابن بابویه صدوق، ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (م ۳۲۹ هـ.ق)، چاپ شده است (چاپ تهران ۱۳۰۱ هـ.ق: ۳۱۷ تا ۳۵۹). در نسخه چاپی - کمال‌الدین... - سند روایت صدوق دیده نمی‌شود، ولی آقا محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۹ هـ.ق)، که داستان «بلوهر و بوداسف» را در مجلد هفدهم «بحارالانوار» (۳۰۱-۳۳۳) - چاپ امین‌الضرب به عربی، و در «عین‌الحیة» (۱۲۴۰ هـ.ق: ۱۲۱ تا ۱۵۰) به فارسی آورده است، می‌گوید: سند روایت صدوق، قول محمد ابن زکریا بوده است.

دانشمند روانشاد، محمدتقی دانش‌پژوه، در این باره رسیدگی همه جانبه کرده است، و درباره سلسله روایت که شیخ صدوق، این داستان را از قول ایشان نقل کرده است، احمد بن حسن القطان از حسن بن علی السکری از محمد بن زکریا، تحقیق کرده‌اند (مجلسی، ۱۳۷۶: ۲۹؛ شیخ صدوق، ۱۳۸۲: ۵۵۷) و از آن بر می‌آید که اینجا زکریای

رازی، فیلسوف و طبیب نامدار، مراد نیست، بلکه ابوعبدا... محمّد بن زکریّا الجوهری البصری، معروف به «غلابی»، از محدّثان شیعی سده دوّم هجری بوده است. پس ملامحمدباقر مجلسی همین روایت ابن بابویه را از تازی به فارسی برگردانیده است، و در کتاب «عین الحیاة» خود گنجانیده است.

سرگذشت «بلوهر و بوداسف»، در ادبیات آیینی ما، آوازه بلندی دارد و این داستان، تاریخچه زندگی مقرون با گوشه‌نشینی و تفکر بوداست. استاد شادروان، مجتبی مینوی، درباره این اثر می‌گوید: «ترجمه یونانی بلوهر و بوداسف را در اوایل اسلام (قبل از سنه شانزدهم هجری)، یک نفر یحیی یا یوحنا نام راهب یونانی، در صومعه سابه (نزدیک بیت المقدس)، انشاء کرده بود و تغییراتی در آن داده و آن را به قالب یک داستان دینی عیسوی ریخته بود.» (به نقل از نظام تبریزی، ۱۳۸۱، مقدمه: ۱۵)

یک روایت یونانی هم موجود است که آن را به یحیی - یا یوحنا دمشقی - نسبت می‌دهند و این یحیی دمشقی در اواسط قرن هشتم میلادی می‌زیسته، و قبل از آن که ترک دنیا کرده، راهب بشود، در دربار ابوجعفر منصور، خلیفه عباسی، شغل دیوانی داشته، و پدرش سرژیوس نیز، در خدمت این خلیفه بوده است. با آنکه به این روایت یونانی، جنبه عیسوی داده‌اند، هنوز بعضی از عبارات و اصطلاحات آن نیز کاملاً مطابق است با کتاب سانسکریت «للیته ویستره»<sup>۱۱</sup> که شرح تربیت و زندگانی بوداست. این کتاب یونانی و ترجمه‌های لاتینی و عبرانی و حبشی و ارمنی آن از حدود نهمصد و پنجاه میلادی به بعد کم‌کم شهرت عظیمی در عالم عیسویت حاصل کرد و در اروپا معروف شد، و در قرون وسطی بسیار رایج بود و به اغلب زبان‌های فرنگی ترجمه شده است. در السنه اروپایی این داستان را به نام «برلام و یوسافات» می‌خوانند، و «یوسافات»، تحریفی است از کلمه «بوداسف عربی».

آقای دکتر فتح‌الله... مجتبی، در گفتاری با عنوان «داستان‌های هندی در ادبیات فارسی»، در کتاب «یکی قطره باران» می‌نویسد:

«داستان معروف بوداسف و بلوهر... که در اصل شرح زندگانی بوداست، و اساس آن روایت بودایی و کتاب‌هایی چون للیله ویستره و بوده چریتته<sup>۱۲</sup> بوده است... به وسیله مانویان آسیای مرکزی از روی زندگانی بودا ساخته شده و قطعاتی از آن، به زبان‌های فارسی و ترکی اویغوری، جزء آثار مانوی از سده‌های اولیّه اسلامی، در آسیای مرکزی

به دست آمده است. ظاهراً ترجمه‌ای از این کتاب به زبان پهلوی نیز موجود بوده است، زیرا قطعاتی از آن، به نام «یادگار بزرگمهر» به این زبان، در دست است که ابن مسکویه آن را در «جاویدان خرد» به عربی در آورده است» (تفضلی، ۱۳۷۰: ۴۷۱ - ۴۷۹).

روانشاد احمد سهیلی، درباره «بلوهر و بیوذسف» و نگارنده آن می‌گوید: «... علی بن محمد نظام تبریزی که از فضلا و شعرای نیمه دوم قرن هشتم بوده، در کتابخانه سلطان احمد بن سلطان اویس جلایری، به کتاب بلوهر و بیوذسف پارسی دست یافته، و آن را چند روز به عاریت گرفته و مطالعه کرده است. سلطان احمد بن سلطان اویس بن امیر شیخ حسن، مشهور به شیخ حسن بزرگ، در سال ۷۸۵، بر سلطان حسین برادر خود که بنا به وصیت پدر بعد از او پادشاه شده بود، خروج کرده، وی را در تبریز کشت و به جای او بر تخت سلطنت تکیه زد. سلطان احمد پادشاهی سقاک بود... هنوز مدتی از حکومت او نگذشته بود که امیر تیمور خروج کرد و آذربایجان را از او گرفت و سلطان احمد به سلطنت عراق قناعت کرد. اما امیر تیمور دست از او برنداشت و متوجه عراق شد. سلطان احمد بغداد را گذاشته به مصر رفت، و عراق به تصرف امیر تیمور درآمده و قتل عام شد - داستان آن در «عجایب المقدور بن عربشاه...» ترجمه آقای محمد علی نجاتی آمده است - و از آن پس تا زمانی که امیر تیمور حیات داشت، وی گاهی در مصر و زمانی در روم، و وقتی در عراق، همواره در جنگ و گریز بود.

بعد از امیر تیمور (۸۰۸ هـ)، سلطنت عراق دگر باره نصیب او گشت و قریب پنج سال دیگر در آنجا حکومت کرد و باروی بغداد را که امیر تیمور خراب کرده بود، دوباره ساخت و در سال ۸۱۳ هـ با کوبه و عظمت بسیار به آذربایجان آمد و با قرایوسف ترکمان که به یاری او پس از امیر تیمور به بغداد دست یافته بود، جنگید و شکست خورد و به دست کسان قرایوسف گرفتار و به امر وی، کشته شد.

سلطان احمد در تمام دوران سلطنت، حکومتی متزلزل داشت و با همه تزلزل و سقاک، فضلا و دانشمندان و اهل هنر و صنعت مورد توجه و لطف او بودند.

نظام در کتابخانه احمد، بدین کتاب - بلوهر و بوذاسف - دست یافت، و پس از مطالعه، آن را ملخص کرده و در این باب در دیباچه ملخص خویش نوشت: بر وجهی اختصار کردم که اگر ارباب خبرت و اصحاب فطنت آن را با اصل مقابله کنند، به هزار

زبان تحسین فرمایند.» (به نقل از نظام تبریزی، ۱۳۸۱، مقدمه: ۲۰)

نظام پس از تلخیص کتاب کبیر «بلوهر و بیوذسف»، آن را به نظر سلطان احمد رسانده، وی که رغبتی بسیار به فواید علمی و فرایند حکمی داشته، اشارت فرموده که این مختصر ملخّص را دیباچه‌ای نویسد. نظام با دعای سلطان دیباچه‌ای بر آن مزید کرده و سپس نگاشته:

« و پیش از این، اگر کسی می‌خواست فصلی از آن را مطالعه کند، و یا بر حلّ مسأله‌ای از آن فایض گردد، بی‌مطالعه تمامی کتاب، صورت نبستی و هرآینه سبب ملال بود، اکنون با آن که هیچ نکته‌ای از کتاب فوت نشده، فصول و ابواب آن را ممتاز گردانیده است.» (همان: ۲۰)

بنابراین، اصل کتاب بسیار مفصّل بوده، و نظام برای اختصار از قطر آن کاسته است و بنا به قول او: «بدایع عبارات و دقایق کلمات، نتیجه طبع آن مصنّف است و نظام را جز حسن اختصار حقّی نه!»

نظام که در ادبیت و عربیت، عالمی حکیم بوده، در تلخیص کتاب به غایت استادی نشان داده، هر چند برای خود در اختصار، حقّی قائل نشده، لکن چندان بی‌حق نیست. شرح حال نظام را نتوانستیم در جایی بیابیم، ولی چنانکه از کتاب دیگر او بر می‌آید، وی در ترجمه، قدرتی به کمال، و در نظم اشعار، طبعی بسیار روان داشته است. از نظام، دو سه کتاب دیگر در دست است، نخست: «ریاض‌الملوک فی ریاضات السلوک» که در بیست و هشت سالگی به سال ۷۶۸ هـ به نام سلطان اویس، یعنی پدر سلطان احمد ترجمه کرده و این کتاب که ترجمه «سلوان المطاع فی عدوان الطباع» ابن ظفر (۴۹۷-۵۶۵ هـ)، تألیف ۵۵۴ هـ است، در سیاست و ادب، یکی از بهترین مؤلفات عربی قابل مطالعه است. اصل عربی آن در مصر، به سال ۱۲۷۸ هـ و در تونس به سال ۱۲۷۹؛ و ترجمه آن به ترکی، اثر قره خلیل، در استانبول، به سال ۱۲۸۵ هـ و ترجمه ایتالیایی و انگلیسی آن در فلورانس به سال ۱۸۵۱ م، و در لندن به سال ۱۸۵۲ م چاپ شده است. سبک انشای «ریاض‌الملوک»، به شیوه جهانگشای جوینی و مرزبان‌نامه، متکلفانه نگارش یافته، کما اینکه «بلوهر و بیوذسف» را نیز بسیار متکلف نوشته است.

سال ترجمه «سلوان‌المطاع» به درستی معلوم نیست، لکن چون از سال ۷۶۸ هـ که دیباچه کتاب نگارش یافته تا سال درگذشت سلطان اویس، یعنی سنه ۷۷۵ هـ، هفت

سال می‌گذرد، پس می‌توان سال ترجمه آن را دو سه سال پیش از وفات سلطان دانست.

نظام در سال ۷۶۸ هـ بیست و هشت ساله بوده؛ پس ولادتش باید حدود سال ۷۴۰ هـ بوده باشد باشد. در دیباچه «بلوهر و بوذسف» می‌نویسد: «چون پنجه عمر در پنجاه سخت شد، و پای طایر زندگانی به شست شصت درافتاد، دانستم که روزگار عزیز به باطل صرف شد، و ایام گرامی به بازیچه سپری گشت، و خلاصه عمر گذشت و وقت کوچ نزدیک رسید». (همان: ۲۲)

پس، هنگام تلخیص «بلوهر و بوذسف» سنین عمرش نزدیک به شصت بوده، و این کتاب بین سالهای ۷۹۰ و ۸۰۰ اختصار گردیده و نظام پس از این، کتاب «مقامات حریری» - ابی محمد قاسم بن علی حریری، متوفی ۵۱۶ هـ را به نام سلطان احمد در سال ۸۰۱ ترجمه کرده، و به طور قطع پس از این سال مدتی در قید حیات بوده است. «نظام در این کتابها سخن را به حد اعلای کمال رسانیده، و در تزیین و ترصیع کلام و به کاربردن لطایف و صنایع ادبی و انواع تشبیهات و کنایات و اصطلاحات و شواهد نظمی، استادی به کار برده و پیداست جامع کلیه فنون ادب بوده و احاطه او را به ادبیات عرب به اثبات می‌رساند...» (گوهرنامه، ۱۳۵۷)

### معرفی بلوهر و بوذاسف نظام تبریزی و اطلاعات نسخه‌شناسی

پیش از این گفتیم که «بلوهر و بوذسف» به تألیف شخصی به نام «علی بن محمد نظام تبریزی» به طبع رسیده است؛ اما حقیقت آن است که به گفته خود نظام تبریزی (م: بعد ۸۰۶) این کتاب در اصل ترجمه «فاضل کامل و عالم عادل»ی است که با کمال تأسف محمد بن محمد بن ابی طالب، المشتهر به «همام طیب» وقتی به دست خود آن را در سال ۸۱۰ کتابت می‌کرده است، نام آن را پس از «فاضل کامل و عالم عادل...» نیاورده و به اندازه یکی دو کلمه نانویس گذاشته است. اما چرا کاتب این مترجم فاضل را نیاورده است؟ حال که ضعف عبارت «... از جمله آن که فاضل کامل و عالم عادل که مترجم آن بوده و...» کاملاً روشن است و مفید ماندن جای آن نیز بر توجه و آگاهی کاتب بدان دلالت دارد، آیا مادر نسخه آن را نیز نداشته است یا بنا بر ملاحظاتی دیگر، همچون وابستگی و تعلق مترجم به دستگاه امیری از مخالفان

جلایریان، آن را نیاورده‌اند؟ درست است که برای آگاهی از نام و مشخصات مترجم باید منتظر ماند تا شاید روزی دست نوشته دیگری از این ترجمه به دست آید و آن را روشن کند، اما به احتمال قریب به یقین می‌توان گفت که وی مانند بسیاری از ادیبان قرن هفتم و هشتم با متون فارسی و عربی نظیر دیوان سنایی، سوانح العشاق غزالی، کلیله و دمنه، مرصادالعباد، تاریخ جهانگشا و جز آنها بخوبی آشنایی و الفت داشته و عصر زندگی او بر سال‌های ۷۹۰ - ۸۰۰ هـ. ق، یعنی سالهایی که نظام نوشته او را تهذیب می‌کرد، مقدّم بوده است، به علاوه پیش از سال‌های قدرت سلطان احمد جلایر (آغاز حکومت ۷۸۵ - مقتول ۸۱۳) در گذشته است، و بنابراین باید او را در مجموعه مؤلفان ادیبی جستجو کرد که در نیمه اوّل قرن هشتم زندگی کرده‌اند.

علی بن محمد نظام تبریزی از سرایندگان، ادیبان و دانشوران نیمه دوم سده هشتم هجری است. وی بر مطالعات نوادر اسمار و غرایب اخبار شعیفی تمام داشته و همواره این‌گونه متون تازی و فارسی را به دید مطالعه در می‌آورده است..

نظام، در مقدمه کوتاه خود در این کتاب به گونه‌ای به فضل و علم مترجم، شیوه کار او، سبب اصلی اهتمام خود بر تهذیب و تلخیص کتاب، میزان تصرف خود در دست نوشته مترجم و اوقاتی که بر این کار مصروف داشته است، اشاره دارد. درباره مترجم و شیوه کار او می‌گوید:

«... فاضل کامل و عالم عادل، [به اندازه یکی دو کلمه، نام مترجم، سفید است] که مترجم آن بوده و از عربی به پارسی نقل کرده، در اطّاب، اسه‌اب و رزیده و نفسش، گرچه مبارک بوده، اما دراز کشیده و به واسطه میل طبیعت او به جانب منظوم، حکایات منشور آن را در بعضی مواضع باز به نظم ذکر کرده...» (نظام تبریزی، ۱۳۸۱: ۷)

وی، شیوه کار او و مقصود اصلی خود را چنین معرفی می‌کند:

«ملقح اشجار این بستان و مفتح ازهار این گلستان، مقتصر اذیال این خطاب و مختصر اطّاب این کتاب... بعد از احاله [ط : اجاله] افکار و اندیشه بسیار، زانوی همّت نوردیم و به شبانروزی چند، مقاصد شریفه این کتاب را از... موانع پاک گردانیم... و الحق عبارات لطیف و اشعارات ملیح و دقایق کلمات و بدایع عبارات در این کتاب، نتیجه طبع آن بزرگ است و این بنده را در آن، جز حسن اختصار بر تسهیل امر بر طالب، حقی ثابت نه، مگر آن که در محلی چند، تصرفی قلیل کرده و جزالت عبارات را [از: در اصل نسخه نیامده و ظاهراً زائد است] آن مناسبتر دیده... و منتهای غرض و غایه القصوای مقصود آن که بعد از آن که کتاب به نام و

القاب همایون حضرت سلطانی مطرّز گردد، اوّل بر حسب ابدأ بنفسک، خود را از آن بهره ای تمام یابم و...» (همان: ۵ و ۹ و ۱۰)

خلاصه، آنچه از این عبارات و دیگر سخنان نظام در مقدمه بر می آید، این است که وی: ۱- در گزارش کار خود و ستایش سلطان احمد جلاپر دیباچه‌ای بر کتاب ترتیب داده است، اما ترتیب و تنظیم این دیباچه به توصیه سلطان بوده است تا این کتاب از اصل خود متمایز شود: «در بعضی اوقات، در پایه سریر اعلاّی حضرت خلافت پناهی... صورت این حال به عزّ عرض رسیده. از کمال رغبتی که آن حضرت را به فواید حکمی می‌باشد، سواد آن را ملحوظ نظر سعادت بخش گردانید و به عین الرضا به جانب آن التفات کرده، به اشارت عالیّه نفاذ یافت که این مختصر را دیباچه‌ای باید تا همگان، مقصود از این اختصار بدانند و به سر خود کتابی باشد که نویسند و خوانند.» (همان: ۹)

البته، از این سخن نمی‌توان دریافت که صورت اوّلیّه ترجمه، مقدمه‌ای نداشته و آن مترجم فاضل برخلاف سنت معمول مؤلفان آن روز، نام و ستایش کسی را در آنجا نیاورده است، بلکه مفاد ضمنی عبارت آن است که تغییر مقدمه و ترتیب دیباچه نو برای آن بوده است که خواننده را از سبب اختصار کتاب آگاه کند و این مختصر «به سر خود» کتابی دیگر گردد. بنابراین، می‌توان آرزو و انتظار داشت که روزی دستنوشته‌ای از صورت نخستین کتاب به دست آید و آن مترجم کار اصلی او را چنانکه باید معرفی کند.

۲- افراط‌کاری‌های مترجم را در پرداخت سجع به اعتدال آورده و با این کار احتمالاً در بعضی از فصول کتاب که موضوع با سجع و آرایش سخن تناسبی داشته است از حجم کتاب کاسته است.

۳- بخش‌های منظوم کتاب را که تکرار بعضی از حکایات منثور بوده، حذف کرده است و چون درباره دیگر اشعار و ابیات عربی و فارسی سخن به میان نیامده، می‌توان گفت که آن مترجم، علاوه بر آگاهی از ادبیات و اشعار متداول در میان مؤلفان، با شعر سنایی و خیّام نیز، آشنایی داشته است.

گفتنی است که شعر سنایی با پذیرش بی‌مانند، از همان ایام حیات شاعر، علاوه بر متون عرفانی در آثار تاریخی و ادبی هم راه یافته است و از آنهاست: کلیله و دمنه - که سال تألیف آن را میانه سال‌های ۵۳۸ - ۵۴۰ - نوشته‌اند و در این سالها به نظر بعضی، هنوز سنایی در قید حیات بوده است و از آن پس: سندیادنامه، مرزبان‌نامه، تاریخ جهانگشا، تاریخ و صاف و... از اشعار

منسوب به خیام در سندبادنامه، مرصادالعباد و... هم آمده است و در متن حاضر بلوهر و بیودسف، نیز این رباعی‌ها از آنهاست: (همان: ۲۱ و ۱۵۶)

خوش باش که پخته اند سودای تو دی      فارغ شده از همه تمنّای تو دی  
قصد چه کنی که بی تقاضای تو دی      دادند قرار کار فردای تو دی

\*\*\*

ای مرد خرد یکی سحرگه برخیز      و آن کودک خاک بیز را بنگر تیز  
آواز دهش که چشم بگشای و بین      مغز سر کیقباد و چشم پرویز

گفتیم که بنا بر مقدمه نظام نمی‌توان حکم کرد که وی در متن، بیتی عربی یا فارسی وارد کرده است، اما اشاره به این نکته لازم است که وی نیز، مانند آن مترجم فاضل، با شعرسنایی و خیام و دیگران به خوبی آشنایی داشته است؛ چراکه در «ظفرنامه» او هم، ابیات بسیاری از سنایی و از جمله یک رباعی مشهور منسوب به خیام بدین صورت آمده است:

چون نیست زهر چه هست جز باد به دست      چون هست ز هر چه هست نقصان و شکست  
انگار که هر چه هست در عالم نیست      پندار که هر چه نیست در گیتی هست

۴. «ابواب و فصول آن را ممتاز» و متمایز و عناوین مناسبی برای بخش‌های کتاب انتخاب کرده است، تا رسیدن به هر بخش و موضوعی برای جوینده آسان شود.

۵. زمانی محدود، به گفته خود «شبانروزی چند» را برای تهذیب کتاب صرف کرده است و از اینجا می‌توان محدودیت دخل و تصرف وی را پذیرفت.

۶. مترجم را به فضل و علم می‌شناخته، از درگذشت او آگاه بوده و برای او بدین‌گونه رحمت و غفران خواسته است: (همان: ۹)

همیشه بلبل روحش که جان عالم بود      میان گلشن فردوس باد در طیران  
در آن سرا چه وحشت که قبر خوانندش      انیس و هم نفسش باد رحمت رحمان

دیدیم که «بلوهر و بیودسف» حکایتی دارد، اما حکایتی که این ترجمه تا جایگاه چاپ طی کرده است هم، شنیدنی است؛ چنانکه در مقدمه و مؤخره کتاب (همان: ۵۴، ۳۴۷) آمده است، یکی از ادبای معاصر، احتمالاً شادروان محمد علی ناصح، (م: ۱۳۶۵) رئیس سابق انجمن ادبی ایران، نسخه تا امروز منحصر به فرد، اما سالم و خوانا، مضبوط و منقح «بلوهر و بیوزسف» را که اتفاقاً در زمانی بسیار نزدیک به زمان حیات نظام تبریزی و به دست برادر او نوشته شده است، در کتابخانه ملی ملک تهران شناخته و از روی آن دست نوشته‌ای فراهم کرده [و هم



اینجا باید گفت که بنابراین، احتمالاً آن ادیب مدتی نسخه را در اختیار داشته است] و ترجمه عبارات و اشعار عربی هر صفحه را با توضیحاتی: درباره بعضی از لغات و ترکیبات آن، در ذیل صفحه آورده است و بدین ترتیب گویا متن کتاب را همراه توضیحاتی، آماده چاپ کرده است. اما این که چه شده است که این کار در وقت خود انجام نگرفته است، آن را نمی‌دانیم. سرانجام در این اواخر (حدود سال ۱۳۸۰) به مدد و لطف هنرمندی، به دست ویراستار محترم رسیده و با مقابله مجدد با اصل نسخه و ترتیب مقدمه و نمایه‌هایی، در سلسله انتشارات مرکز نشر میراث مکتوب قرار گرفته است.

نگاهی به تعلیقات کتاب، نوع مشکول کردن و ترجمه اشعار و عبارات عربی، نشان می‌دهد که آن ادیب استاد و آشنا به شعر بسیاری از شاعران فارسی، در ادب عربی مهارتی داشته است، اما گویی بر آن نبوده است که شرح مشکلات فارسی متن را با اهتمام بیشتری سامان دهد، یا بعضی از کلمات نادر کتاب را کشف و معرفی کند و حتی از سر حال و حوصله، شواهد شعری را هم در ایضاح کلمه‌ای که برای شرح مطرح می‌شود، بیاورد. در تصحیح متن نیز هر چند ضمن توضیحات، گاهی اشارتی آمده است، خواننده از تأملات جدی مصحح شارح، کمتر بهره می‌یابد. هر چند اهتمام در کشف و شرح کتاب در حد خود، کاری فراتر از آن است که برای کمی ارج آن وجهی بتوان یافت.

### داستان بلوهر در فرهنگ‌های دیگر

ظاهراً یکی از روایات این کتاب، داستانی است که از قول ابن مقفع به نقل او از کتب «سیرالملوک» در کتاب مجهول المؤلف «نهایه الأرب فی اخبارالفرس و العرب»، (۱۵۹-۱۷۱) در احوال سلاطین ملوک الطوائف اشکانی نقل شده است. در این کتاب آمده است که مرجان بن آفرین، صاحب فرزندی می‌شود به نام بوداسف، که سرگذشت داستان او از جهاتی شبیه به بوداسف و بلوهر است. بعضی از این محققان، این داستان را همان کتاب بوداسف مفرد که ابن ندیم ذکر کرده است، دانسته‌اند. این فصل، عبارت است از داستان فرخان نامی که اسکندر او را به شاهی نهند گماشت و او فرزندی نداشت و به دعا از خدا فرزندی خواست. صاحب پسری شد که او خود را بوداسف نامید و چون بزرگ شد، همه علوم را آموخت الی آخر قصه...» (نظام تبریزی، ۱۳۸۱: ۲۱) این داستان، شامل چند حکایت فرعی است که هیچ یک از آنها در روایات دیگر دیده نمی‌شود.

### رگه‌های مانوی داستان

نقل یکی از تمثیل‌های مندرج در انجیل‌های مسیحی، (متی، ۱۳/۱ - ۱۰ مرمقس، ۲/۴ - ۱۰ لوقا، ۵-۸) در روایت‌های عربی (روایت اسماعیلی و نقل ابن بابویه) و ترجمه‌های گرجستانی و یونانی نیز، خود دلالت بر گرایش‌های مانوی و توجّه خاصّ آنان به تعلیمات مسیح دارد. گمان نمی‌رود که مؤلف زردشتی یا بوداییّ به انجیل‌های مسیحی توجّه داشته و از آنها داستان یا تمثیل نقل کرده باشد. قطعه شعری فارسی نوشته به خطّ مانوی را نیز در این باب، مرحوم پروفیسور هنینگ دیده و آن را از «بلوهر و بوداسف» تشخیص داده و حدس زده که از رودکی باشد؛ (نظام تبریزی، ۱۳۸۱: ۲۰ هنینگ، مجلّه فرهنگ ایران زمین، ج ۲۶، تهران ۱۳۶۵) اما بررسی متن چاپی بمبئی، آن را به یک شاعر مقلّد و نه چندان ماهر و معاصر رودکی منسوب دانسته است. (نظام تبریزی، ۱۳۸۱: ۱۴۴)

در کتاب بلوهر و بوداسف آمده است: «إِنَّ هَذِهِ الدَّعْوَةَ الْحَقَّ لَمْ تَزَلْ تَأْتِي عَلَى مَرِّ الزَّمَانِ وَيُظْهِرُ الْحَقَّ مَعَ أَنْبِيَاءِ... عَزَّوَجَلَّ وَرَسَلَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ فِي الْقُرُونِ الْمَاضِيَةِ الْاَوَّلَى عَلَى السَّنَةِ مَتَفَرِّقَةً...» (نظام تبریزی، ۱۳۸۱: ۴۸-۴۹) این مطلب، در روایت ابن بابویه (شیخ صدوق، ۱۳۶: ۵۹۹) و در ترجمه‌های گرجستانی و یونانی نیز دیده می‌شود، و قول بیرونی، که گویی تفصیل همین اشارت مجمل است، چنین است:

«... وَ زَعَمَ [مَانِي] فِي اَوَّلِ كِتَابِهِ الْمَوْسُومِ بِالشَّابُورِقَانَ وَ هُوَ الَّذِي اَلْفَهُ بِشَابُورِ بَنِ اِرْدَشِيرٍ - اِنَّ الْحِكْمَةَ وَ الْاَعْمَالَ هِيَ اَلَّتِي لَمْ يَزَلْ رَسَلِ ا... تَأْتِي بِهَا يَوْمَ زَمَنٍ دُونَ زَمَنٍ. فَكَانَ مَجِيئُهُمْ فِي بَعْضِ الْقُرُونِ عَلَى يَدَيِ الرَّسُولِ الَّذِي هُوَ الْبُدَّ اِلَى بِلَادِ الْهِنْدِ، وَ فِي بَعْضِهَا عَلَى يَدِي زَرَادَشْتِ اِلَى اَرْضِ فَارَسَ، وَ فِي بَعْضِهَا عَلَى يَدِي عَيْسَى اِلَى اَرْضِ الْمَغْرِبِ، ثُمَّ نَزَلَ هَذَا الْوَحْيُ وَجَاءَتْ هَذِهِ النَّبُوَّةُ فِي هَذَا الْقَرْنِ الْاٰخِرِ عَلَى يَدِي اَنَا مَانِي رَسُولِ اِلَهِ الْحَقِّ اِلَى اَرْضِ بَابِلٍ...»؛ مردم پیش از ظهور شرایع و خروج بوداسف اِلَى اَرْضِ بَتْ پَرَسْتِ بَوَدَنْدِ وَ دَرِ جَنُوبِ شَرْقِي كَرَّةٔ زَمِيْنِ جَايِ دَاشْتَنْدِ وَ بَاقِي مَآنِدِهٔ هَايِ اِيْشَانِ اَكْتُونِ دَرِ هِنْدِ وَ چِيْنِ وَ تَغْزَغْزِ مَوْجُودَنْدِ وَ اَهْلِ خِرَاسَانِ، اِيْشَانِ رَا شَمْنَانَ گُوِيَنْدِ وَ بَهَارِهَائِي اصْنَامِ وَ فَرخَارِهَا وَ دِيْگَرِ اَثَارِ اِيْشَانِ، دَرِ تَغُورِ خِرَاسَانِ، كِه بَه هِنْدِ مَتَصَلِّ اَسْتِ،

ظاهر و هویداست و به قدم عالم و تناسخ ارواح اعتقاد داشتند و می‌گفتند که فلک در یک خلأ نامتناهی پرتاب شده و از اینجاست که حرکت دورانی دارد. زیرا چون چیزی مدوّر، از محلّ خود زایل شود، به حالت دورانی فرود می‌آید و گروهی از ایشان به حدوث عالم گراییده و این عقیده را قبول کرده‌اند که عمر عالم هزار هزار سال است که به چهار قسمت تقسیم می‌شود: چهار صد هزار سال آن زمان صلاح و خیر است. (بیرونی، ۱۳۶۳: ۲۶۷ - ۲۷۰)

### بلوهر و یوداسف در فرهنگ یونانی

نفوذ یونان در دنیای شرق، غیر از آنچه مربوط به نشر حکمت مشایی و نو افلاطونی در مصر و سوریّه و ایران بود، در نقل بعضی قصّه‌های باستانی یونان هم، تا حدّی مجال انعکاس یافت. از جمله، داستان «وامق و عذرا»، که اسم جایها و نام برخی اشخاص آن مثل فلقرراط و دفینوس، اصل یونانی آن را نشان می‌دهد و اگر همان داستان ملک لد (= لودیه) هم که در الفهرست ابن ندیم است، نباشد به هر حال در این باب که اصل یونانی دارد، جای تردید نیست. این که ابوریحان بیرونی و عنصری بلخی هم آن را به عربی و فارسی نقل کرده‌اند، سابقه ارتباط محیط بلخ و خوارزم و غزنه را با میراث یونانی اخلاف شرقی اسکندر نشان می‌دهد.

قصّه «شادبهر و عین‌الحیات» عنصری، همچنان که از قراین بر می‌آید، ریشه یونانی دارد. همچنین تأثیر میراث یونانی هم، در پیدایش قصّه اسکندر - که خود آن بیشتر به یک قصّه شرقی می‌ماند - از آنچه در بادی امر به نظر می‌آید، خیلی بیشتر باید باشد. وجود عناصر ویژه یونانی در این قصّه، نشان می‌دهد که در عهد جمع و نقل این روایات، دنیای باستانی ایران اکاسره با فرهنگ بیزانسی و یونانی آشنایی قابل ملاحظه‌ای داشته است. نشان دیگری از آشنایی آن اعصار با فرهنگ یونانی، در هزار و یک شب باقی است و حاکی از ارتباط با ادب و فرهنگ یونانی است.

از سوی دیگر، تأثیر دنیای شرقی، در نزد برخی نویسندگان نام‌آور عصر کلاسیک یونان قدیم قابل ملاحظه است. از آن جمله نماینده «پارسی‌ها»، اثر اسخولیس را باید نام برد که خود او از بنیان‌گذاران ادب کلاسیک باستانی محسوب می‌شود.

دنیای یونانی بیزانس هم، در قرون وسطی تا حدّ قابل ملاحظه‌ای به فرهنگ و ادب شرقی مدیون شد. داستان «سندباد» و قصّه «بلوهر و یوداسف»، شاهد این دعوی است. قصّه یوداسف

و بلوهر راه، که از طریق نقل یونانی و بیزانسی در دنیای عربی به نام «بارلعام» مشهور است، در بیزانس رنگ مسیحی داده‌اند. با آن که در انتساب روایت یونانی آن به یوحنا دمشقی، جای بحث هست در هر حال، این زندگی‌نامه «مسیحی شده» بودا راه، یک راهب بیزانسی که یوحنا نام داشته است، باید به زبان یونانی نقل کرده باشد. چنانکه داستان «سندبادنامه» هم، که به قصّه دلپاتوس معروف است، هر چند اصل آن ممکن است از هندی مأخوذ باشد، ظاهراً مع-الواسطه، زبان سریانی از زبان پهلوی به یونانی نقل شده باشد و این نکته درباره داستان بیدپای -کلیله و دمنه - نیز به احتمال قوی صادق می‌نماید. (زرین کوب، ۱۳۶۵: ۳۷)

### جایگاه این داستان در تاریخ تفکرات اسلامی

داستان «بلوهر و بوداسف»، از لحاظ تعلیمات دینی و اخلاقی و بیان حقایق عرفانی در قالب افسانه و تمثیل، در تاریخ فکر اسلامی ایران، جایگاه خاص دارد و از سده‌های نخستین اسلامی تا این روزگار، همواره مورد توجه و نقل و اقتباس بوده است. بسیاری از داستان‌های فرعی این کتاب، در آثار عارفان بزرگ ایران نقل شده و وسیله بیان نکات و معانی دقیق عرفانی بوده است؛ چنانکه مثلاً حکایت مردی که از پیش اشتر مست گریخت، که در مقدمه کلیله و دمنه نیز، آورده شده است. (نصرت‌الله منشی، ۱۳۷۹: ۵۶ و ۵۷) در حدیقه الحقیقه سنایی، داستان مرغی که به صیاد سه پند داد (سنایی، بی‌تا: ۴۰۸ - ۴۰۹) و داستان مردی که سه دوست داشت، (همان: ۵۹۴) در مثنوی مولوی داستان شاهزاده و هم‌آغوشی او با جنازه، (مولوی، ۱۳۶۳، ۴: ۴۱۰ - ۴۱۱) بیرون رفتن بوداسف از شهر و روبه‌رو شدنش با بیماری و پیری و مرگ، در داستان زبیده و پسر هارون الرشید در الهی‌نامه عطّار آورده شده است. (عطّار، ۱۳۸۷: ۳۱۶ - ۳۲۰) و نیز حکایتی در کیمیای سعادت غزالی، که چنین آمده است:

«حکایت کنند که یکی از ملوک، پسر خویش را زن داده بود، پس پسر ملک، آن شب بیشتر شراب خورد و چون مست شد به طلب عروس بیرون آمد. چون قصد حجره کرد، راه غلط کرد و از سرای بیرون افتاد. همچنین می‌شد، تا به جایی رسید که خانه‌ای و چراغی پیدا شد. پنداشت که خانه عروس بازیافت. چون در شد، قومی را دید خفته. هر چند آواز داد، کس جواب باز نداد؛ پنداشت که در خوابند. یکی را دید چادری نو در روی کشیده. گفت: «این عروس است» در بر وی بخت و چادر از وی بازکشید، بوی خوش به بینی وی رسید، گفت: «بی شک این عروس است که بوی خوش به کار داشته است.» تا روز با وی مباشرت می‌کرد و زبان در دهان وی

می‌نهاد و رطوبت‌های او به وی می‌رسید. می‌پنداشت که وی مردمی می‌کند و گلاب بر وی می‌زند. چون روز درآمد، به هوش باز آمد. نگاه کرد: آن دخمه، گران بود و این خفتگان، مردگان بودند و آن که چادر نو داشت - که پنداشته بود عروس است - پیرزنی بود زشت، که در آن نزدیکی بمرده بود و آن بوی خوش از حنوط وی بود و آن رطوبت‌ها که بر وی می‌رسید همه نجاست‌های وی بود. چون نگاه کرد، هفت اندام خویش در نجاست دید و در دهان و گلوی خویش از آب دهان وی، تلخی و ناخوشی یافت. خواست که از تشویر و رسوایی آن هلاک شود و ترسید که پدر وی بیاید و لشکر وی، وی را ببیند. تا در این اندیشه بود، پادشاه و محتشمان لشکر در طلب وی بیامده بودند. وی را در میان فضیحت دیدند و او خواستی تا به زمین فرو شدی تا از آن فضیحت برستی. (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۰۵ - ۱۰۶).

### نتیجه

«بوذاسف و بلوهر»، سرگذشت بودا پیش از رسیدن به مقام روشنگری و بیداری است. این داستان وارد هر سرزمین و فرهنگی که شده، به آن زبان ترجمه شده و عنوان خاص یافته است. اصل این داستان، هندی است و در همان سال‌های اوّل بعد از اسلام، به یونانی ترجمه شده و به عالم مسیحیت به شکل یک داستان دینی نفوذ کرده است.

ترجمه منظومی هم از این داستان به وسیله یکی از شاعران عصر رودکی انجام پذیرفته، که امروزه اثری از آن در دست نیست. در قرون اولیه اسلامی، این داستان به فارسی دری ترجمه شده و تأثیری که بر ادبیات اروپا گذاشته شبیه «هزار و یک شب»، «ماه‌باراتا» و «ارداویرافنامه» است.

قدیمی‌ترین ترجمه‌ای که از این داستان در دست است، به تهذیب و اختصار نظام‌الدین شامی است که در مقدمه خود بر این کتاب، نام مترجم فارسی آن را نیاورده است. نسخه ایرانی آن، در سده هشتم هجری قمری به دست علی بن نظام محمد تبریزی، از روی یک نسخه اصل پهلوی یا عربی خلاصه شده که «بلوهر و بُیوَدَسَف» نام گرفت. اصل و ریشه داستان، در مورد زندگی گئوتمه سیدهرته و افسانه‌های مربوط به زندگی اوست.

همانطور که اشاره شد، اصل داستان هندی است و مانند کلیله و دمنه و سندبادنامه به زبان پهلوی ترجمه شده است. این داستان هندی، از جمله داستان‌هایی است که در دوره ساسانی، زمان پادشاهی خسرو پرویز اوّل به پارسی ساسانی (پهلوی) ترجمه شده است ولی اثری از آن به

زبان پهلوی در دست نیست.

ابن ندیم در «الفهرست» نام آن را «الزهر و بوداسف» و در جای دیگر «بلوهر و بردانیه» آورده است. مشخص نیست ترجمه‌های دیگری هم که از این داستان به نام «البد» و «بوداسف مفرد» از پهلوی به عربی در نیمه دوّم قرن دوّم هجری شده، شکل اصلی خود را حفظ کرده باشند. یکی از ترجمه‌هایی که در دست داریم، ترجمه شیخ صدوق است که در کتاب «کمال‌الدین و تمام‌النعمه» آن را به روایت از محمد بن زکریای غلابی آورده است. کتاب «بلوهر و بوداسف»، نخست در ایران نگاشته شده، سپس از پهلوی به سریانی و تازی و از زبان سریانی به گرجی و یونانی راه یافت. از ترجمه‌های دیگر این کتاب، ترجمه سید علیرضا بن محمد حسینی ریحان یزدی (۱۳۲۰ ش) و نیز بلوهر (منتخب) حاج میرزا شکرآ... مشکاة الحکماست.

### یادداشتها:

۱- داستان «بلوهر و بوداسف»، تألیف علی بن محمد نظام تبریزی (۷۴۰-۸۰۱) اخیراً با پیشگفتار، نمایه‌ها و ویرایش محمد روشن و به وسیله مرکز نشر میراث مکتوب و به صورتی بالنسبه مطلوب به طبع رسیده است.

- 2- Gautama siddharta
- 3- Bodhis\_ttra
- 4- Buddha carita
- 5- Asvaghosa
- 6- Lalita – vistara
- 7- Mahavastu
- 8- Bodhi

۹- گرچه بی‌شک زندگانی زاهدانه و بی‌پیرایه راهبان بودایی و اصل ترک و تجرد این آیین بیش از هر عامل دیگر، موجب گرایش مانی و پیروان او به راه و روش بودا شده بود.

- 10- Gautama Sidlharta
- 11- Lalita Vistara
- 12- Buddha –Carita

۱۳- مقصود از «بد» در اینجا بوداست؛ این واژه در کلمات عرب به معنای «بت» هم آمده چنانکه ابوالعلاء معری در ذم دنیا می‌گوید: والقلب من اهوائه عابد ما یعبد الکافر من بده

### منابع و مأخذ

- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمد رضا تجدد، مهین جهان بگلو (تجدد)، تهران، امیرکبیر، چ سوم، ۱۳۶۶
- اخوان الصفا، رسائل اخوان الصفا و خلان الوفاء، تهران، مرکز نشر.

- بیرونی، ابوریحان، *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳
- تفضلی، احمد، یکی قطره باران، جشن نامه دکتر عباس زریاب خویی، نشر نو، ۱۳۷۰
- زرین کوب، عبدالحسین، *دفتر ایام (مجموعه گفتارها و اندیشه‌ها و جستجوها)*، تهران، علمی، ۱۳۶۵
- سنایی، ابوالمجد، *حدیقه الحقیقه*، تصحیح مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، بی تا.
- شمیسا، سیروس، *نقد ادبی*، تهران، فردوس، ۱۳۷۸
- شیخ صدوق، *کمال الدین و تمام النعمه*، ترجمه منصور پهلوان، تصحیح علی اکبر غفاری، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۸۲
- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲، تهران، فردوس، ۱۳۷۳
- عطار نیشابوری، فریدالدین، *الهی‌نامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی تهران، سخن، ۱۳۸۷
- غزالی، ابوحامد، *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱
- گوهرنامه، تحقیقی درباره ادبیات و هنر و تاریخ و فرهنگ ایران و...، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، شماره‌های اول و دوم و چهارم، سال ششم، ۱۳۵۷
- مجلسی، ملا محمدباقر، *عین‌الحویقه*، سازمان انتشارات جاویدان، بی تا.
- متن «بلوهر و بوداسف»، با تحقیق و بررسی سید ابوطالب میر عابدینی، تهران، امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۷۶
- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابولقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲
- مقدسی، مطهر بن طاهر، *آفرینش و تاریخ*، ج ۳، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ۱۳۷۴
- مولوی، جلال‌الدین، *مثنوی معنوی*، به تصحیح نیکلسون، تهران، ۱۳۶۳
- مینوی، مجتبی، *تصحیح نامه تنسر به گشنسب*، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴
- نصران... منشی، ابوالمعالی، *کلیله و دمنه*، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹
- نظام تبریزی، علی بن محمد، *بلوهر و بیودسف*، پیشگفتار، نمایه‌ها و ویرایش: دکتر محمد روشن، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۱
- *نهایة الأرب فی اخبار الفرس و العرب*، به تحقیق محمدتقی دانش پژوه، دارالکتب العلمیه، ۱۳۷۵
- هنینگ، و. ب.، «قدیم‌ترین نسخه شعر فارسی»، ترجمه احسان یارشاطر، *مجله فرهنگ ایران زمین*، ج ۲۶، ۱۳۶۵